

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این مقدمه تمهیدیه بود که آیا تکلیف به ناسی یا خطاب به ناسی امکان دارد یا
نه؟ که شیخ اعظم قدس سره قائل به عدم امکان شدند و شاید بتوانیم بگوییم مشهور
اصولیون بعد از شیخ در حدی که ما اطلاع داریم از آن‌ها؛ قائل به امکان شدند. بحث هم
در این جا دو جور مثلاً مطرح شاید بشود.

یکی این است که مسلّم است خطاب به آن جزء منسی مقصود نیست. آن که معلوم
است خطاب؛ آن مقدور نیست و توجه به او ندارد. می‌خواهیم ببینیم به غیر منسی ناسی
خطاب دارد یا ندارد؟ مثلاً یک کسی فراموش کرده که مثلاً سوره واجب است. نماز
ظهرش را خوانده و فراموش کرده به وجوب سوره را، حالا بعد که نمازش تمام شد تذکر
که بابا! سوره هم جزء بوده، حالا در این جا آیا آن نمازی که خوانده درست است و خطاب
داشته؟ امر داشته؟ نمی‌خواهیم بگوییم به خطاب به خود سوره منسی است؛ نه خطاب
به خالی از این منسی

س: این یعنی جای بحث ندارد؟

ج: کدام؟

س: تکلیف منسی

ج: آن را می‌گوییم. بعضی‌ها این جوری طرح کردند که آن که محل کلام نیست، آن که
روشن است که به خود منسی امر ندارد

س: اشکالی دارد؟

ج: برای این که قدرت بر انجامش ندارد؛ در حال نسیان که قدرت ندارد که

س: نه، ممکن است تکلیف داشته باشد ولی خب آن تکلیف آن موقع فعلیّت نداشته باشد

ج: تکلیف غیر ...، یعنی در حال نسیان چه معنا دارد؟

س: یعنی این درواقع این حکم مراحل حکم را دارد ولی

ج: مراحل که بله، ... فلان، آن‌ها فایده ندارد. یعنی آن که

س: برای بعدش مهم است آن‌ها، برای بعد که متذکر شد. اگر گفتیم مصلحت تاّمه دارد فقط مانعش نسیان است؛ خب وقتی نسیان، مانع برطرف شد باید به‌جا بیاورد. این جهتش ثمره دارد ...

ج: نه، آن امکان ثبوتی بله ولی ما فعلاً در خطاب داریم صحبت می‌کنیم نه در ملاک. در خطاب، خطاب به ناسی...

س: می‌دانم، به هر حال آن بحثش چه می‌شود؟

ج: نه، حالا فعلاً خطاب به ناسی چه‌طور است

س: درست است، آن را متوجه هستم

ج: و الا نه این‌که ملاک دارد یا ندارد؟ بله، آن یک حرف آخری است که حالا یک راه هم این است که ما بیایم نمازمان را درست کنیم. همان طور که آقای خوئی هم فرمودند که یک نکته ثانیه که گفتیم همین است که آن‌جا اگر بگوییم صحیح است ملاکاً می‌گوییم صحیح است؟ یا نه، به خاطر این‌که مأموریه است و مصداق این‌که مأموریه است می‌گوییم صحیح است؟ آن یک حرف آخری است

س: بعد وجوب را متذکر باشد نسیان درواقع موضوع باشد این چه جوری است؟

ج: چیه؟

س: یعنی وجوب را متذکر است ولی یادش رفته که به‌جا بیاورد.

ج: هان! یعنی سهی عن انجامش؟ آن هم حالا بحث آخر، آن هم حالا

س: یعنی ذیل این بحث نمی‌شود این؟

ج: آن هم ممکن است بگوییم می‌گیرد این بحث آن را هم، حالا این‌جا فراموش کرده بیاورد. حالا کسی که فراموش کرده بیاورد یا فراموش می‌کند وجوبش را یا فراموش می‌کند ایتانش را، و الا وجوب ...، خیال می‌کند آورده.

س: نه که وجوب را فراموش کرده که

ج: این سهو است. یعنی توی ذهنش هست ولی خیال می‌کند آورده

س: بله

ج: حالا فعلاً ناسی است. ناسی

س: ناظر به حکم است

ج: بله، بعضی‌ها هم الان این را عام قرار دادند؛ یعنی آن را هم شامل می‌شود.

س: حاج آقا؛ ظاهراً ایشان اتفاقاً دارد سهو را می‌گوید. یعنی هم عبارت سهو را دارد هم توی تنبیه اول که اصلاً بحث می‌کند بترکه عمداً در مقابل ترکه فی حال نسیان است. یعنی اصلاً بعدش هم، بعداً هم می‌آید عین سهو را اصلاً

ج: چه کسی را شما می‌فرمایید؟

س: آقای مصباح الاصول چه؛ آقای خوئی دیگه، تنبیه اول اصلاً بحث سهو را می‌کند ایشان

ج: خب یعنی سهو کردند ولی بعداً...

س: نسیان یعنی سهو دیگه، یعنی من یادم رفت سوره بخوانم

ج: نه، نه، نه،

س: مگر نمی‌گویی می‌گوید «انه إذا ثبت كون شيء جزءاً للمأمور به أو شرطاً له في الجملة و دار الأمر بين كون الجزئية أو الشرطية مطلقة ليبطل العمل بفقدانه» عمل به فقدان این جزء؛ «و لو فی حال النسیان»، نسیان چی؟

ج: نسیان آن

س: نسیان وجوب که نیست. نسیان فراموش کردن این عمل است، این جزء است، این شرط

ج: حالا اعم است

س: «أو مختصة بحال الذكر ليختص البطلان بتركه» ترک شرط و جزء عمداً

ج: بله، بله

س: خب دیگه، عمد شرط و جزء

ج: نه، می‌دانم.

س: در مقابل ترک سهوی‌اش

ج: بله، بله، ولی حالا این که ترک می‌کنیم آن عمل را نسیاناً نمی‌آورد تارَةً مثلاً یادش نیست وجوب است و از این جهت نمی‌آورد. تارَةً نه.

س: به آن که نسیان نمی‌گویند. آن را اتفاقاً آن را می‌گویند عدم العلم. آن را می‌گویند عدم العلم

س: نسیان است دیگه، می‌دانست که فراموش کرده

س: نسیان یعنی این که من، نسیان یعنی می‌دانم؛ فراموش کردم

ج: حالا این اصطلاحاتش... چیزی که آدم می‌داند

س: حکم را می‌دانسته فراموش کرده؛ می‌شود نسیان

س: چی را می‌دانسته؟

س: حکم را می‌دانسته، فراموش کرده؛ می‌شود نسیان دیگه

ج: نسیان حکم یعنی همین؛ یعنی قبلاً حکم را می‌دانسته حالا فراموش کرده. هر وقت عدم العلم مسبوق به علم باشد می‌شود نسیان. حالا چه در موضوع چه در حکم؛ فرق نمی‌کند. حالا حرف سر این است که این خالی از آن جزء منسی یا شرط منسی؛ این امر دارد یا ندارد؟ و خطاب به او و تعلق تکلیف به او ممکن هست یا ممکن نیست؟

س: تکلیف به کی حاج آقا؟ نسبت به چی؟

ج: به آن عمل

س: سایر اعمال

ج: عمل خالی از آن منسی

س: احسن؛ و این غیر ما نسیه، ایشان هم این را می‌گویند. دیروز بحث این‌طوری شد ما هم نفهمیدیم. شما فرمودید ناسی را به منسی می‌خواهی تکلیف کنی؟ ایشان می‌گویند نه، می‌گویند «تحقیق ذلک يقتضی البحث عن إمكان تکلیف الناسی بغیر ما نسیه»

ج: عرض می‌کنم؛ دو جور، دوتا طرح بحث در این‌جا هست. یکی بحث این است که آیا خطاب به ناسی چه‌طور است؟ خطاب نسبت به چی؟ به منسی؟ یکی نه، خطابش نه به منسی؛ بما یتذکر؛ یعنی به آن عمل فاقد آن منسی و خالی از منسی؛ به او بگویند این است. آن‌که مهم است برای ما در این‌جا این دومی است. یعنی همین؛ آیا آن عمل خالی از منسی؛ او می‌شود امر داشته باشد؟ تکلیف متعلق به او باشد یا نه؟

س: یعنی این استدلال‌ات شیخ و این‌ها مربوط به این است می‌خواهید بفرمایید؟

ج: بله، بله، شیخ هم عده‌ای همین‌جور معنا کردند عبارتش را، مثلاً امام تصریح کردند بحسب نقل ایشان که این است مقصود، بحث این است و خیلی بزرگان

س: این بحثش سر خطاب شیخ است ...

ج: نه آقا، نه، خطاب درست است.

س: می‌گویم، می‌خواهم بگویم اعم است آن، این‌که خطاب قبلی، توی آن نیست که نسبت به ...

ج: نه، آن‌که روشن، آن‌که واضح است.

س: خب می‌دانم. شیخ به آن استدلال کرده

ج: نه، ما می‌خواهیم آن عمل را درست کنیم. یعنی آن نمازی که خوانده بگویم نماز درست است؛ اعاده نمی‌خواهد.

س: می‌دانم. آخه آن استدلال که توی آن نخواهید که آن باشد حتماً، آن استدلال اعم بر هر دو هست. چون رفته سر خطاب، اصلاً به ناسی می‌شود خطاب کرد یا نه؟ حالا سواء آن به آن منسی باشد یا به سایر اجزاء باشد

ج: آخه آن‌که روشن است که به او بگویم

س: نه، آن روشن نیست

ج: بگویم آیا الناسی للقرائه ایت بالقرائه

س: نه، این که تکلیف ...

ج: نه، این که نه، اما

س: ... آن هم روشن است

ج: نه، اما اگر بگویم که آیا الناسی للقرائه، اما بقیه را بیاور، بقیه را بیاور، فلذا بقیه درست است. حالا این تصویرش، تصویر این ...، شیخ که گفتیم که فرمایشش چی بود که فرمود اشکال دارد

س: دو گونه چه طور شد؟ یک گونه همین شد که به غیر منسی، گونه اول به خود منسی؟

ج: آره، به خود منسی، ای کسی این را فراموش کردی بیاور!

س: حاج آقا! چه کسی غیر از این مطرح کرده؟ این که چه کسی غیر از این مطرح کرده که آیا می‌خواهیم ببینیم امر متعلقش حتی فی حال النسیان هم موجود است تا صحیح بشود؟ مثل عبادات صبیّ دیگه، شبیه بحث عبادات صبیّ که آیا امری تَوَجّه نحو غیر این مکلف تا اگر اُتی به صحیح باشد یا این است؟ آیا این امر تَوَجّه به ناسی که اگر آورد صحیح باشد یا خیر؟ این بحث بحثی که آقای خوئی و این‌ها این بحث را مطرح می‌کنند

ج: آقای خوئی خب یک‌جا شما می‌بینید؛ به قول آن آقا می‌گفت من یک‌جا می‌بینم؛ آقای خوئی را که دیدم می‌گویم مشهور گفتند

س: جان؟

ج: یکی از دوستان می‌گفت من وقتی می‌گویم مشهور یعنی آقای خوئی گفته،

س: رکن ایشان دیگه.

ج: خب رکن که مشهور که نمی‌شود که.

س: حالا می‌خواهم ببینم چه کسی غیر از این بحث کرده؟

ج: خب تفحص؛ تجد ان شاءالله.

س: حاج آقا، ما می‌خواهیم از روی او که می‌گویید

ج: حالا ما این را می‌خواهیم بحث کنیم فعلاً....

س: دارید می‌فرمایید که روشن است در عبارت شیخ که آن را می‌خواهد بگوید بحسب استدلال شیخ اعظم که هر دوی آن واضح البطلان است. هر دو واضح البطلان است که ایشان محال عقلی است فرمود؛ لذا می‌خواهم بگویم

ج: بله، اشکالی ندارد استدلال ولی الان این‌جا

س: حالا محل بحثش را بگوییم

ج: بله، حالا، اشکال ندارد، آن هم اشکال دارد، چون که آنها الناسی عرض کردم دیروز؛ یک وقت می‌گوید آنها الناسی إفعِل؛ می‌خواهد با این عبارت او را از نسیان بیرون کند. انقلاب موضوع ایجاد ...، با همین بیانش، این اشکالی ندارد. ولی می‌خواهد آنها الناسی با حفظ نسیان بگوید تو مأمور به آن منسی هستی، با حفظ نسیان بخواهد بگوید مأمور به منسی هستی این هم به فعلیت هیچ وقت نمی‌رسد. برای این که اگر با این عبارت شد متذکر؛ پس دیگه تکلیف ناسی این‌جا وجود ندارد. اگر متذکر نشد پس خودش را ناسی نمی‌داند و موضوع این خطاب نمی‌بیند. پس علی ای حال این خطاب فعلی نمی‌شود. حالا نسبت به آن، حالا نسبت به عمل فاقد جزء منسی هم همین جور است. به او بگوید ای کسی که قرائت را فراموش کردی بقیه را بیاور! و حالا مهم این است که می‌خواهیم ببینیم بقیه درست است یا درست نیست؟ باید اعاده کند یا نه؟ بقیه درست است؟ یا اصلاً اعاده هم ندارد؟ اعاده هم ندارد چون این واجب ارتباطی بوده دیگه، وقتی این جزء را نمی‌شده به آن امر بکنی اصلاً امر نداشته.

س: از آن هر دو جهت الان شما جمع‌بندی می‌فرمایید شما؟ واقعاً جای بحث دارد دیگه؟ که ببینیم به هر حال آن هم بحسب مبادی آیا می‌توانیم بگوییم تکلیف دارد که بعد فهمید اعاده بکند یا نه؟ این هم بحث می‌فرمایید؟

ج: آن حالا ببینیم این حرف‌هایی که آقایان زدند در این قسمتی که محل بحث است ببینیم این آیا می‌تواند راهکار برای آن‌جا هم باشد یا نه؟ چون محل بحث‌شان این‌جا است. خب،

س: یک تفاوتی با بیان دیروز شهید صدر این‌جا ایجاد می‌شود دیگه، با آن چیزی که شهید صدر دیروز فرمودند، فرمودند که این ناسی به حمل شایع است. بعد بحث را بردند روی آن عنوانی که مثل مکلف که این را دربر بگیرد. اما امروز دیگه این بحثی که الان شما می‌خواهید بفرمایید این‌جا دیگه ناسی خودش عنوان است.

ج: نه، عنوان نیست. ما می‌خواهیم بگوییم که ناسی، ناسی به امر شایع؛ امر نسبت به خالی از جزء منسی دارد یا ندارد؟

س: یعنی باز هم به او التفات نمی‌دهید که شما ناسی هستید؟

ج: نه، عنوان ناسی به او نمی‌گوییم و خلط همین است دیگه، این‌ها جواب این‌ها این است که نه، ما که دنبال این نیستیم به عنوان ناسی گفته بشود. ما می‌خواهیم ببینیم خطاب، می‌شود شارع یک جوری خطاب بکند که این آدمی که فراموش کرده نسبت به بقیه امر داشته باشد. یک جوری بیایم این را تصویر کنیم. این می‌شود یا نمی‌شود؟

خب آقای آخوند قدس سره دو راه حل بیان کردند. یکی به این بود که یک عنوان ملازم شارع بیاورد. مثلاً فرض کنید یک کسی می‌خواهد اهل یک زبانی را خطاب بکند به یک مطلبی، خب حالا می‌بیند این محذور دارد. می‌آید عنوان ملازم، بگوید مثلاً کسانی که فارسی سخن نمی‌گویند مثلاً، این عنوان ملازم است مثلاً با بقیه زبان‌های دیگر. این‌جا هم بیاید یک عنوانی پیدا بکند که ملازمه دارد. با این عنوان بگوید. مثلاً به قول حاج آقا رضا رحمه‌الله که «أَنْ يَأْمُرَ بِمَا عَدَا السُّورَةَ بِعَنْوَانِ يَعْلَمُ إِنَّهُ مَلَاظِمٌ لِلنَّسِيَانِ، كَأَنْ يَقُولَ مَثَلًا: أَيُّهَا الْمَسَافِرُ صَلِّ كَذَا، إِذَا عَلِمَ أَنَّ السَّفَرَ مَلَاظِمٌ لِلنَّسِيَانِ السُّورَةَ» مثلاً، این خیلی مثال خیلی من درآوردی است. همان جوری که گفتیم مثلاً آن چیزهایی که...

س: آن که نماز کوتاه خواندی، در صورتی که گفته بود ...

ج: بله، گفته ای کسی که مریض هستی! ای کسی که...! آنهایی که عوامل نسیان مثلاً، به آن‌ها...، خب این یک؛ خب این اشکالش همان بود که آقای خوئی فرمودند که عنوان ملازم که این هم باید غافل از ملازمه باشد و الا عاد المحذور دیگه، اگر بداند این با نسیان ملازم است عاد المحذور. نه، این مخاطب ملازمه باشد ولی او توجه به این ملازمه نداشته باشد. یعنی از این نفهمد که می‌خواهد به ناسی خطاب بکند و الا إنقلب الماضي.

س: اگر ملازمه غالبی باشد چی؟

ج: بله؟

س: کافی نیست غالبی باشد؟

ج: اگر باز او بفهمد که این....

س: نه، کلاً، کلی می‌گویم. ملازمه دائمی نباشد، غالبی باشد و مفسده اجبار، مفسده اگر فرض هم بگیریم؛ اجبار او به یک عملی که مصلحت ندارد جبران بشود با مصلحت این که راهی جز این نیست که بخواهیم این را هدایت بکنیم به این سمت، این غالبی‌اش هم می‌شود، لازم نیست که...، آخه یک جهت اشکال این است که ملازمه دائمی ما نمی‌توانیم پیدا بکنیم. عرض می‌کنم ملازمه غالبی هم باشد اشکال ندارد.

ج: نه خب، آن موارد چیزش را چه کار کند؟ آنهایی که غیر غالب است آن‌ها را هم می‌خواهد....

س: همین دیگه، عرض کردم دیگه...

ج: آن‌ها را چه کار کند؟

س: یعنی مفسده حالا اگر فرض هم باشد یا عدم مصلحت یا

ج: نه ما اصلاً دنبال این حرف‌ها، حالا شما نروید سراغ مسائل، ما می‌خواهیم بگوییم مثلاً حرف سر این است؛ مکلفینی که ناسی هستند، غالب هستند، کثیرا هستند، قلیل هستند، حتی یک نفر در عالم است.

س: نه، نه، ملازمه را می‌گوییم غالبی باشد نه که...

ج: ملازمه غالبی به چه درد می‌خورد؟

س: یعنی، همان را دارم می‌گویم.

ج: خب به درد آن‌ها نمی‌خورد باز.

س: نه، یعنی ببینید؛ یعنی حکم را نبرد روی ملازمه دائمی که ما هی اشکال بکنیم که....

ج: نه، غالبی هم اشکال ندارد. غالبی هم پیدا نمی‌کند. اولاً غالبی فایده‌اش این است که اگر یک غالبی پیدا کند یک غیر غالبی که برای آن‌ها نافع باشد جمع بکند؛ یک عنوان

آن جوری یک عنوان این جوری؛ ولی صحبت این است که....

س: غالبی هم پیدا نمی‌شود؟

ج: غالبی هم پیدا نمی‌شود. چون اولاً نسیان‌ها که همیشه یک متعلق ندارد که، یکی می‌بینی سوره را فراموش می‌کند، اجزاء سوره را فراموش می‌کند. نمی‌دانم قرائت را فراموش می‌کند، اجزاء قرائت را فراموش می‌کند.

س: بخشی‌اش که می‌شود حداقل

ج: یعنی چه بخشی‌اش...؟

س: یعنی بخشی از نسیان‌ها را می‌شود این طوری تبدیل کرد دیگه.

ج: خیلی خب.

س: اگر راه منحصر در این باشد یک بخشی‌اش.

ج: عرض کردم آن هم بنحو قضیه حقیقه، بیاید چه جوری بگوید؟

س: مثلاً برای مریض‌ها، می‌داند مریض‌ها نسیان زیاد می‌کنند. ولو این که تمام نسیان‌ها را نمی‌تواند با این کار استدراک به دست بیاورد ولی می‌داند مریض‌ها زیاد نسیان ...، خب به مریض‌ها بگوید. ملازمه‌اش هم غالبی باشد

ج: نه آقای عزیز! خب خیلی مریض‌ها، پس اگر بگوید ای مریض‌ها! غیر سوره بخوانید، خب آن‌هایی هم که فراموش نکردند شامل می‌شود.

س: نه، عرض کردم دیگه، این جا کسر و انکسار می‌شود دیگه

ج: همین دیگه، می‌گوییم پیدا نمی‌کنیم همین است

س: نه

ج: بابا! یک عنوانی که جامع و مانع باشد، یعنی این‌ها را بگیرد، غیر آن‌ها را نگیرد

س: لازم نیست ما می‌گوییم این طور باشد

ج: عجب است واقعاً.

س: چون کسر و انکسار می‌کند دیگه، شما فوقش می‌گویی آقا، آن غیر مریض‌ها توی مثلاً مفسده‌ای بیفتند اشکال دارد؟ خب با مصلحت اهم آن جا جبران می‌شود دیگه

ج: مصلحت دیگران؟

س: بله.

ج: با دیگران؟

س: الان غالباً ملازمه دارد این خب، یک غیر غالب یا غیر ملازمی هم هست؛ درست است؟ آنجا را شما می‌گویید برای چی مکلف را در ضیق انداخته مثلاً؟

ج: پس شما برای همان‌هایی که بالاخره این عنوان غالبی شامل آن‌ها نمی‌شود برای آن‌ها چه جور تصویر می‌کنید؟

س: خب

ج: ما می‌خواهیم ...، بابا! دوتا مطلب است

س: حداقل بخشی‌اش را می‌شود درست کرد دیگه

ج: دوتا مطلب است. یکی این‌که اصلاً یک عده را بیاید خطاب به آن‌ها نکند به خاطر یک مزاحمتی، حرف سر این است که اگر بخواهد به آن‌ها بگوید راه تصویر دارد؟

س: ما می‌گوییم در غالب مواردش دارد. یا بر مقداری‌اش دارد. شما می‌گویید کلاً ندارد آخه، می‌گوییم برای مقداری‌اش که دارد؟

ج: اگر شما عنوان پیدا کردید اشکالی ندارد. حرف سر این است. ما به وجدان‌مان هر چی توجه می‌کنیم می‌بینیم که همین؛ شما دارید می‌فرمایید یک توهم است، یک خیال است که چنین عنوان‌هایی باشد. حرف این است که ما یک عنوانی پیدا نمی‌کنیم که جامع و مانع ولو غالبی باشد. می‌خواهد بگوید ای مریض‌ها! خب مریض‌هایی که فراموش نکردند چی؟ ای کسانی که مصیبت به شما وارد شده! آن‌هایی که خب مصیبت وارد شده ولی فراموش نکردند که این‌ها کم نیستند که، هر چی بخواهد بگوید می‌بینیم مانع و جامع نیست.

س: آن‌هایی که مریضی فراموشی دارند.

ج: ای! اگر بخواهد بگوید مریضی که فراموشی دارید....

س: نه، نه، نه، نه این‌که فراموشی توی این‌جا که محال باشد. مریضی آن اقتضاء را

ج: بگوید ای کسانی که آلزایمر دارید!

س: مریضی فراموشی دارند؛ آن غالبی است به نظر من؛ نه که مریضی که الان که فراموش کردنش مدنظر نیست که محال باشد.

ج: آقای عزیز! نه، آن هم همین جور است

س: آن‌هایی که آلزایمر دارند.

ج: آلزایمرها این‌جوری نیست که همه چیز را فراموش کنند. آقا! آلزایمرها که این نیست که همه چیز را فراموش کنند. یکی آلزایمر دارد؛ با یک چیزی خیلی مأنوس است فراموش نمی‌کند. یک چیز دیگر؛ یکی از دایمی‌های ما خدا رحمتش کند که آلزایمر گرفته بود ولی قرآن.... چیزهای دیگر اصلاً یادش نبود، اصلاً شاید افراد را هم نمی‌شناخت یا فلان؛ ولی قرآن که می‌خواندند می‌گفت این غلط است. چون مأنوس با مثلاً قرآن بود آن سوره‌هایی که با آن خیلی مأنوس بود می‌خواندند؛ اگر اشتباه می‌خواندند می‌گفت. چون با آن انس

داشت. الزایمرها هم اینجوری نیست که علی السواء باشند.

خب این راه اول که این راه را غیر ایشان هم گفتند. همین که گفتم آقای حاج آقا رضا قدس سره؛ چون اینها، حاج آقا رضا از او أخذ نکرده، اینها همه شاگردهای میرزای شیرازی بزرگ هستند. خب این یک راه.

راه دومی که آقای آخوند ذکر کرد این بود که ما بیاییم بگوییم دوتا خطاب داشته باشد مولا، یک خطاب به همه است. یک خطاب هم مختص کسانی باشد که فراموش کردند. که این هم توی کلام مرحوم... مثلاً «منها: أن یکلف جميع المكلفین، أو خصوص ناسی السورة بعدة أجزاء لم يتعرض فيها لذكر السورة، ثم یخص الملتفت بالذکر و يقول: أيتها الملتفت اقرأ سورة فی صلاتک أو يقول مثلاً من التفت إلى السورة فی صلاته وجب علیه قراءتها». اینجوری بیاید بگوید با دوتا امر.

س: این عبارت کجا است این؟

ج: این عبارت مرحوم حاج آقا رضا است در تعلیقه فرائد الاصولشان.

س: یکی عام، یکی به ملتفت

ج: بله.

س: حاج آقا بخشید؛ مصباح می‌آید می‌گوید که «ان یوجه التکلیف إلى عامة المكلفین (به چی)؟» «بما یتقوم به العمل (یعنی ارکان) ثم یکلف خصوص الذاکر ببقية الاجزاء و الشرائط»، ی که غیر ما یتقوم به العمل است، به ایشان می‌گوید که یک خطاب عام می‌کنی به همه، به آن چیزی که ما یتقوم به العمل....

ج: ارکان

س: احسن! که اگر ناسی هم بود ما یتقوم به العمل آورده پس صحیح است. «ثم یختص الذاکرین» به بقیه اجزاء و شرائط که حتی اگر ناسی آنها را نیاوردم ما یتقوم به العمل را آورده باشم و صحیح باشد. ایشان اینجور می‌گوید.

ج: حالا یا بالاتر از این، مقید نیست؛ از باب مثال است.

س: نه مثال نیست. می‌گوید «الوجه الثانی ان یوجه التکلیف إلى عامة المكلفین بما یتقوم به العمل ثم» که اصلاً ایشان خصوصیت ما یتقوم به العمل؛ ثم که اصلاً ایشان خصوصیت ما یتقوم به العمل را می‌آورد که اینطور بشود دیگه، یعنی می‌آید می‌گوید دو امری که هست اینجور است. یک امر اولیه کلیه است به مکلفین چه ناسی چه غیر ناسی که ما یتقوم به العمل را توی ناسی هم تحت آن می‌آیی، اما بقیه اجزاء و شرائط، بقیه غیر از ما یتقوم به العمل می‌شود.

ج: نه، آن یک قدری، ببینید؛ آن مطلب عام است. مثل این عبارتی که الان اینجا خواندم یا دیگران هم گفتند. منتها یک شبهه‌ای آنجا ایجاد می‌شود وقتی خیلی عام باشد که چه ملاکی آخه دارد؟ چه جور بگوید؟ حالا یکی ممکن است این چیزی که الان اینجا جزء منسی است آنجا جزء متذکر باشد، چی باید بگوید؟ برای این که منتظم بشود می‌گوید ما می‌گوییم به ارکان امر بکنند، ارکان که دیگه هر کسی انجام هم نداده باشد، نسیان هم

کرده باشد نمازش باطل است دیگه، برای این که یک سازمان پیدا کند، نظم بتواند پیدا بکند، می‌آییم این جوری تصور می‌کنیم. می‌گوییم به ارکان بنحو عموم به ارکان امر می‌کند. بعد دیگه قرائت و سوره و بقیه چیزهایی که ارکان نیست «لمن یتذکر»

س: یعنی آن‌ها خصوص امر ثانی است برای خصوص ذاکرین.

ج: این جوری می‌آید می‌گوید. این برای این است که او اختلال و تشویش را از بین ببرد این جور می‌کند. و الا راه حل اصلی همین است که توی کلمات دیگران هم هست و این جوری.

خب این هم یک راه حل است. در این راه حل دو نحوه اشکال شده؛ یکی اشکالی است که دیروز اشاره کردیم. شهید صدر قدس سره فرموده است و یک اشکال هم شیخنا الاستاد در دروس فی علم الاصول فرمودند.

اشکال شهید صدر این است فرموده است که این اقلی که شما می‌فرمایید که حالا مثلاً آن اقل را در عبارت مصباح ارکان حساب کردند، حالا اقل هرچی که کسی قرار بدهد، فرموده: «انّ الأقل فی الخطاب الأول» که نسبت به همگان است «هل هو مقید بالزائد أو مطلق من ناحية الزائد أو مقید بلحاظ المتذکر و مطلق بلحاظ الناسی أو مهمل» از این که خارج نیست، آن خطاب اول که به عامه‌ی مکلفین حالا در مثال آن‌جا می‌گوید ارکان نماز را مثلاً به همه امر کرده، این امر به ارکان چه جوری است؟ این مقید است به زائد یا مطلق است؟ یا نه، نسبت به متذکر مقید است، نسبت به ناسی مطلق است همین خطاب واحد یا اصلاً مهمل است از این جهت؟ «و الأول خلف» اگر بگوییم مقید به زائد پس خلف است فرض این، پس بنابراین ناسی هم عملش باطل می‌شود دیگر، چون مقید است به آن. «إذ معناه عدم کون الناسی مکلفاً بالأقل» وقتی که... این وجه خلف است.

«و الثانی کذلک» ثانی این بود که مطلق بالناحیه «لأن معناه کون المتذکر مکلفاً بالأقل و سقوط الخطاب الاول بصدور الأقل منه» آن هم خلف است، چون ما می‌خواهیم بگوییم متذکر اگر اکتفاء به اقل بکند به همان ارکان بکند باطل است، اگر خطاب اول این است خب خطاب اول خواسته‌اش همین مقدار است که شما آوردی، فوقش این است که حالا دومی را نیاوردی خب به خاطر آن، ولی اولی درست است دیگر از متذکر. این یک چیزی است اضافه‌ای است که مثلاً توی کلام ایشان هست.

س: این خلف چی هست؟ خلف این است که ما می‌خواهیم بگوییم اتفاقاً متذکر باطل می‌شود ...

ج: نه می‌خواهیم بگوییم، نه می‌گوییم متذکر وظیفه‌اش این است که تام را بیارود ..

س: خب همین دیگر که اگر نیاورد باطل بشود در حالی که اگر مطلق باشد باید درست باشد ...

ج: درست باشد بله.

خب این هم... «و الثالث رجوع إلى الخطاب الواحد الذی ذکرناه» اگر سومی را می‌گویی که بابا همین یک خطاب واحد مقید است نسبت به متذکر، مطلق است نسبت به ناسی. خب دیگر چرا دوتا خطاب می‌گویی؟ آقای آخوند چرا می‌گویی دوتا خطاب؟ همان خطاب

اول اگر قدرت این را دارد که هم مطلق باشد هم مقید باشد، مطلق باشد نسبت به ناسی، مقید باشد نسبت به ذاکر، خب دیگر چرا دوتا خطاب می‌گویی؟ موضوع پیدا نمی‌کند دوتا خطاب. همان پس حرف ما را بزنید ما با یک خطاب درست می‌گوییم. پس بنابراین این هم... ...

س: نفهمیدیم چی شد حالا؟ آقا من دوتا خطاب دارم، یکی می‌گوید ایها الذاکر قرّ و إفعال غیر الارکان را، یکی دیگر می‌گوید ایها المکلف ناسیاً کنت أم ذاکراً، فرقی نمی‌کند، تو باید مطابق عمل ارکان را بیاوری. خب این امر اول هم نسبت به خطاب دوم که ایها الذاکر بوده چون تتمه‌ی صلاة است تتمه‌ی جعل صلاة است خود شارع گفته کسی که ذاکر است باید این کار را انجام بدهد پس مقید است، اما نسبت به غیر موضوع مقید که ناسی باشد چون در موضوع دلیل خصوص ذاکری نیست مطلق است ...

ج: سوم چی بود؟

س: سوم این است مطلق باشد نسبت به ناسی ...

ج: یعنی یک خطاب.

س: عیبی ندارد یک خطاب ...

ج: خیلی خب پس یک خطاب مطلق نسبت به متذکر و مقید ...

س: برعکس ...

ج: مقید بالمتذکر ...

س: خب این چه عیبی دارد؟

ج: پس قبول کردید؟

س: خب قبول کنیم بله ...

ج: پس یک خطاب شد؟ چرا آقای آخوند گفته دوتا خطاب دارد؟

س: به خاطر این که خصوص ذاکرین را من می‌خواهم به او امر کنم ...

ج: بابا توی یک خطاب هر دوی آن شد دیگر ...

س: یعنی چی هردو شد؟

س: به همان غایت رسید دیگر ...

س: ببینید حاج آقا خطاب وقتی ما می‌گوییم مقید است مقید به تقیید منفصل است نه مقید به تقیید متصل که بگویید که تقیید متصل که موجود است، مقید به تقیید منفصل است. آقا یک خطاب داریم می‌گوید ایها المکلف، آقا ایها المکلف ارکان را انجام بده، یک خطاب منفصل داریم مقید به یک خطاب منفصل است اصلاً این باید باشد تا تقید نسبت به ذاکرین که موضوع دلیلش هست ایجاد بشود

ج: آقای عزیز مقید منفصل یا مقید متصل اگر گفتیم حکم عقل است این غیر از آن امر است، آن امری که کرده که او را دارد تقیید می‌کند، مقید که دیگر امر اضافه نمی‌کند ...

س: آقا من می‌گویم اکرم العالم ...

ج: آقا صبر کنید ...

س: بعد توی خطاب منفصله می‌گویم لا تکرّم النحوی، شما بیایید اشکال بکنید که خب این عالم اگر خودش مقید است که چرا دلیل دوم را می‌گوی؟ چون دلیل دوم را می‌گویم مخصص است مقید است، اصلاً چون دلیل دوم هست مقید است ...

ج: دقت نمی‌کنید ...

س: من نمی‌فهمم واقعاً این حرف را ...

ج: اگر گفت اکرم الانسان، بعد به یک دلیل منفصلی آمد گفت که آن انسان اگر عالم بود باید عادل باشد، اگر عادل نبود حرام است اکرام او. خب این مقید وجوب اکرام عالم عادل را در کنار اکرام سایر انسان‌ها را از کدام شما استفاده کردید؟

س: از جمع بین این دو. از جمع بین این دو فهمیدم ...

ج: بابا این که امر را تکرار نکرد، امر همان اکرم الانسان است، آن اکرم الانسان هم مراد مولا از اکرم الانسان تکلیف به انسان‌های غیر عالم است هم عالم‌هایی است که توی مراد جدی‌اش عالم عادل بوده، این عدالتش را با دلیل منفصل ذکر کرده؛ اما خطاب تکلیفی‌اش همان است. این که نمی‌آورد تکلیف را بیاورد، تکلیف را او آورده. پس شما با یک خطاب هم می‌توانید بگویید بقیه‌ی انسان‌ها را بدون شرط، اکرام بکن و انسان‌های عالم را با یک شرط باید اکرام بکنی...

س: بله بله ما همین را می‌گوییم ...

ج: پس از یک، حالا این جا حرفم این است می‌گوید پس بنابراین شما که تصویر نمی‌کردید با یک خطاب بشود هم به ناسی هم به عالم، به ناسی بگوید مازاد خالی از این را بیاور به او آن را بگوید. شما به خاطر این داشتید می‌گفتید پس ما می‌گوییم دوتا امر دارد یعنی دوتا تکلیف دارد، با یک تکلیف نمی‌شود. خب این جور که دارد می‌گویید با یک تکلیف شد؛ پس همان راه ما هست، راه ما این است که با یک تکلیف تثبیت کردیم. نه این که مقید، ببینید آن منفصل‌ها بیان قید می‌کند نه این که تکلیف می‌کند ...

س: عیب ندارد خب همین بیان قید می‌کند دیگر درست می‌کند؟ خیلی خب حالا خیلی خب

ج: بیان قید می‌کند و حال این که آقای آخوند می‌خواست بگوید چی؟ می‌خواست بگوید نه، دوتا تکلیف جدای از هم، یک آن تکلیف یک تکلیف دیگری برای این‌ها. نه می‌گوییم دوتا تکلیف نمی‌خواهد.

س: الان یک سؤال، از آقای آخوند بپرسید که کدام یک از این دوتا تکلیف‌ها تصحیح امر ناسی می‌کند، از آقای آخوند سؤال کنید که تصحیح تکلیف ناسی و غیر ناسی را کدام یک

از این دوتا تکلیف؟ صددرصد به شما جواب می‌دهد همان امر اولی که ...

ج: نخیر آن فقط مال متذکر است ...

س: چی؟

ج: نخیر.

س: اولی عامه، این که عامه خصوص ذاکر نمی‌گویم، آن که عام است. اولی تکلیف عامه، می‌گوید آن که ...

ج: نه نه

س: ... و الا دومی که مخصوص خصوص ذاکرها دارد می‌گوید. ایشان چرا این حرف را زده؟ وجه‌اش این است چون می‌خواهد همه‌شان مقروض توی ذهن‌شان بحث رکنیت نماز و غیر رکنیت نماز و غیر رکنیت سایر اجزاء است می‌خواهد بگوید این به چه نحوی تشریع شده؟ به این نحو تشریع شده که یک امری داریم برای ارکان و این است که تصحیح می‌کند عمل ناسی را. همان حرفی که آقای صدر می‌زند که به مطلق مکلف کانت ذاکراً او ناسیاً، آن را می‌خواهد تصحیح کند آن است که با ...

ج: حالا جواب، همان امر به ارکان عمل ناسی را درست می‌کند، عمل متذکر را کی درست می‌کند؟

س: اصلاً بحث ما نیست ...

ج: چرا ...

س: بحث ما نیست اصلاً، آقا بحث ما الان متذکر است؟ بحث ما چی هست این‌جا؟

ج: بابا می‌خواهیم بگویم یک خطاب عام داریم آن خطاب عام به همه‌ی مکلفین خطاب هست، مخاطب آن همه‌ی مکلفین هستند...

س: همان اولی درست می‌کند، دومی هم باشد یا نباشد ...

ج: دومی چکار می‌کند؟ دومی تقیید می‌کند ...

س: شما پس بحث‌تان تصحیح فعل متذکر هست؟ بحث فعل ناسی است درست است؟

ج: نه. خب پس ایشان این‌جوری فرمودند دیگر، حل اشکال را آقای آخوندی این‌جوری کرد «تصویر تکلیف الناسی بالأقل بافتراض خطایین أحدهما متکفل بإيجاب الأقل علی طبعی المكلف» یک خطایی به همه‌ی طبعی مکلف می‌گوید این ارکان را بیاورید «و الآخر متکفل بإيجاب الزائد علی المتذکر»، تکلیف به زائد دارد می‌کند ...

س: چون غیر از این را نمی‌تواند بگوید، ذاکر را می‌خواهید تکلیف به مازاد کنی باید یک تکلیف ثانی داشته باشی، ایشان هم

ج: احسنتم! ایشان این ...

س: ... با حرف آقای خوئی یکی است، اشکال الکی است، اولین چیزی که می‌خواهد جواب بدهد همان امر اولی است که تصحیح می‌کند، خیلی خب حالا ذاکر را هم می‌خواهی بگویی اضافه دارد یک امر جدا دارد، اما دخلی به تصحیح فعل ناسی ندارد.

ج: خب خدمت شما عرض شود که دیگر

ببینید پس ما این انقساماتی که کردیم گفتیم آن تکلیف اقل را که دارد می‌کند از چند حال خارج نیست، یا مهمل است نسبت به بقیه یا مهمل نیست، اگر مهمل نیست یا مقید است نسبت به همگان یا مطلق است نسبت به همگان یا مقید است نسبت به بعضی مطلق است نسبت به بعضی. این‌ها فصلش عقلی است. خب بخواهیم بگوییم پس بنابراین شما کدام را انتخاب می‌کنید آقای آخوند؟

س: همین سومی را.

ج: می‌گویید مهمل است؟ محال است، حالا که مهمل نشد سؤال این است این امر به ارکان مقید است مطلقاً؟ خلف فرض است؛ مطلق است مطلقاً؟ خلف فرض است نمی‌توانید بگویید؛ مطلق است نسبت به بعضی، مقید است نسبت به بعضی همان امر اول، پس دیگر دوتا نمی‌خواهد همان اول اول را بگو از اول همین‌جور است منتها قرینه می‌خواهد نه این که دوتا تکلیف بیایی درست بکنی.

س: عیب ندارد تصحیح کنید حرف آخوند را مشکل ندارد تصحیح ...

ج: همین دیگر ایشان دارد همین را می‌گوید ...

س: ... ایشان الان بررسی از ایشان همین را می‌گوید، می‌گوید آن چیزی که من می‌خواستم تصحیح کنم به او بگویم فعل ناسی درست است صحیح است یشمله الادله ...

ج: خب نه به این شکل، نه به دو تکلیف ...

س: غیر ما یتقوم به عمل است اصلاً بحث ما نیست ...

ج: می‌دانم ...

س: ... بحث‌شان کردم ...

ج: یعنی این اشکال ایشان به آقای آخوند این نیست که این راه مستحیل است، این راه درحقیقت التزام بما لاملزم له است که شما کأنّ تصویرتان این است که اگر بخصوص اگر بخواهید بگویید راه همین است ...

س: پس دیگر چه نیازی است که دوتا می‌آورید؟

ج: اگر بگویید راه نه این نیست، فقط منحصر که نیست قطعاً، حالا دلش بکشد مولا بیاید دوتا امر بکند با این هم درست می‌شود ولی ملزومی بر این ندارد. آن وقت اشکالش این است آن امر اولی را چکار کردی؟ بالاخره آن یا باید مطلق باشد یا مقید باشد، مطلق هم که هست این اشکال را دیگر دارد دیگر. فلذا دقق النظر قدس سره در این جا این فرمایش آقای آخوند.

پس بنابراین این اشکال ایشان نه تنها بر آقای آخوند وارد می‌شود بلکه بر کل من ارتضی به این راه وارد می‌شود منم آقای مصباح الاصول، منم حاج آقا رضا منم کسان دیگر هستند که از این راه گفتند که این هم راه خوبی است از این راه هم می‌شوند.

س: یعنی منحصر بشوند در این راه یا نه؟ ...

ج: بله؟ نه اصلاً صحیح بدانی این راه را، چون شما امر اول را می‌خواهیم بگوییم. آن امر اولی را بالاخره پس چه جوری است؟ شما که دوتا امری می‌شوید آن امر اولی را سؤال می‌کنید. مهمل است یا مطلق است؟ اگر بگوییم مهمل است که نمی‌شود چون اطلاق و تقیید سلب و ایجاد است در عالم ثبوت. نمی‌شود نه مطلق باشد نه مقید باشد. خب پس بنابراین نمی‌شود مهمل باشد، حالا که مهمل نشد یا مقید است مطلقاً یا مطلق است مطلقاً، یا نه نسبت به بعضی مطلق است نسبت به بعضی مقید است. خب دوتای آن که خلف فرض است سومی‌اش هم اگر وجود دارد دیگر تکلیف ثانی لغو است جا پیدا نمی‌کند.

س: یعنی نگوییم که مثلاً غیر ارکان را تو باید این انجام بدهی این‌ها را ...

ج: لغو است، تکلیف لغو است ...

س: تکلیف به این که من می‌خواهم نماز بخوانم خب؟ شارع می‌خواهد این نمازی ...

ج: تقیید لغو نیست، یعنی قرینه‌ی بر تقیید بیاورد ...

س: این خطاب دوم برای چی لغو است؟ یعنی چی لغو است؟

ج: تکلیف لغو است، توی آن اولی تکلیف کردی ...

س: اول تکلیف نسبت به ارکان نسبت به خصوص ذاکرین ...

ج: بابا می‌گویم نسبت به ارکان یا مطلق است یا مقید است دیگر عجب است واقعاً!

س: آقا نسبت به ارکان مطلق است، نسبت به غیر ارکان من می‌خواهم انجام بدهم باید چی بگویم به مکلف بیچاره را؟

ج: نسبت به غیر ارکان یعنی ارکان نسبت به بقیه‌ی ...

س: مثل قرائت ...

ج: آقا چون واجب ارتباطی است، شما رکوعت و سجدهات و این‌ها نسبت به بقیه چه حالتی دارد؟ ارتباطی است دیگر

س: ...

ج: بله؟

س: نسبت به ارکان نه، ارکان نسبت به ...

ج: بله دیگر، ارکان امر به ارکان که کردی این ارکان مطلقاً حساب کردی یعنی چه بقیه با

آن باشند چه نباشند؟ خب اگر این جوری است پس متذکر هم اگر رفت فقط ارکان را آورد تکلیف را انجام داده دیگر، امر اول ساقط است. اگر نه، این ارکان را که داری ملاحظه می کنی نسبت به مازاد بر خودش چیست؟ مطلق است؟ یعنی چه آن ها باشند چه آن ها نباشند این امر دارد؟ یا مقید است به آن ها؟ ارکان خاصی را خواستی مطلقاً از همه؟ یا نه از یک عده ارکان لابشرط خواستی از یک عده ارکان بشرط شیء خواستی؟ خب اگر توی همین امرت، همان امر اولیه از یک عده ارکان لابشرط خواستی که ناسی ها باشند، از یک عده ارکان بشرط شیء خواستی که متذکرها باشیم خب پس دیگر امر دوم برای چی هست؟ تکلیف دوم برای چیست؟

س: ...

ج: عجب است! تکلیف نیست، آن تقیید است، تکلیف دوم دیگر نداریم که شما می گوئیم دوتا تکلیف....

س: ... امر است خلاصه دیگر، خطاب است خلاصه، هرچی که می خواهید بگوئید، مبین ...

ج: آقای عزیز این ها

س: ... می خواهید بگوئید تبیینی است هرچی که می خواهید بگوئید این گفته امر دوم.

ج: بله خب.

این اشکال شهید صدر است اشکال متین است قبول است. شیخنا الاستاد قدس سره این جور اشکال کردند. حالا شما مراجعه کنید من هم باز مراجعه کنم چون همین اوان آخر کلام ایشان را دیدم زیاد تأمل نکردم در کلامشان. ایشان فرمودند این فرمایش آقای آخوند اولاً توی عبارت یک نقصانی است که می گوید آخوند بوجهین جواب داده؛ الاول بعد دیگر الثانی نمی آید، حالا افتاده از قلم یا از چاپ افتاده. الاول همان وجه اول را که همین دوتا تکلیف باشد و این ها. بعد ایشان این جا اشکالش این است که این کاری که آقای آخوند کردند این مقام اثبات را درست می کنند، مقام ثبوت را که درست نمی کند که آیا تکلیف نسبت به ناسی درست است یا نه.

این فرمایش ایشان اگر مقصودشان این است که ما بحث ما این است که ناسی اصلاً ممکن است تکلیف به او از باب این که مصلحتی اصلاً... کار بدون آن جزء منسی مصلحت دارد یا ندارد؟ این بحث ما است و اشکال سر این بوده که آیا ناسی عمل خالی از جزء منسی مصلحت دارد؟ ندارد؟ یا حتی مفسده دارد یا ندارد؟ و این بیان آن را حل نمی کند آن بله، ولی بحث که سر این نیست، آن معلوم است که می شود، حرف سر خطاب است، تکلیف است، این است که می شود یا نمی شود؟ که آقایان حرفشان این است که این نمی شود فعلیت پیدا کند. بنابراین اشکال ثبوتی است حل آن هم ثبوتی است. اشکال ثبوتی برای یک امر اثباتی البته، یعنی تکلیف کردن، خطاب کردن. واقع این امر، این می شود یا نمی شود؟

س: یعنی شیخ هم که رفته ثبوتی بحث کرده برای این که می خواهد بگوید ... اثبات ثبوتش اگر محال باشد اثباتش هم به طریق اولی محال است ...

ج: نه نه خودش، اولویت نیست نه نه ببینید نه ...

س: طریق اولی است دیگر، یک چیزی که ثبوتاً محال است می‌گوییم

س: ثبوت خود همین اثبات ...

ج: یعنی ثبوت تکلیف کردن. شما می‌خواهی تکلیف بکنی خطاب بکنی بگویی آقا این کار را انجام بده ...

س: ثبوتاً ممکن أم لا ...

ج: این، همین این، این ممکن أم لا؟ کار به مصلحت و این‌ها نداریم، فرض کن از کسانی هستیم که تابع مصالح و مفاسد نیست ...

س: من هم همین را عرض می‌کنیم ثبوت تکلیف ...

ج: نه اولویت دیگر نیست، همین تکلیف، این تکلیف کردن این جعل کردن برای این آقا ...

س: به ناسی ...

ج: برای ناسی، آن می‌گوید که چی؟ می‌گوید اشکال دارد، چون این تکلیفی است که هیچ‌وقت به فعلیت نخواهد رسید. اشکالش این است. پس آقای آخوند هم این را حل کرد، اگر اشکال آقای صدر را بگذاریم کنار آقای آخوند این را حل کرد، نگوئید شما مقام اثبات را درست کردید مقام ثبوت را درست نکردید، مقام ثبوت این درست شد. اگر فرمایش ایشان درست فهمیده باشیم حالا مراجعه بفرمایید.

س: خروج از نزاع است این، درست است؟ ...

ج: بحث ندارد این، بحث اصلاً همین است.

خب حالا راه‌حل‌های دیگری من این‌جا دلم می‌خواهد عبارات... ان شاء الله فردا، آورده بودم که امروز بخوانیم نشد. آقای شیخ عبدالکریم در درر از استادشان فشارکی قدس سره، آسید محمد فشارکی نقل می‌کنند که سیدنا الاستاد یعنی میرزای شیرازی به شیخ دوتا جواب داده «و آورد علیه» بعد از این‌که کلام شیخ را نقل می‌کنند «آورد علیه سیدنا الاستاد نقلاً عن سید مشایخنا المیرزا الشیرازی قدس سرهما بوجهین» هردو وجه را ذکر می‌کنند بعد آخرش می‌فرمایند «هذا ما سمعناه منه طاب ثراه و نقلنا فی هذه الرسالة عباراته فی الرسالة التي صنفها فی الخلل شكر الله سعيه و اجزل مثوبته» این رساله‌ی خلل ایشان هم مرحوم آقای فشارکی به خط شریف خودشان رساله‌ی خلل را هدیه کردند به شاگردشان آقای آشیخ عبدالکریم حائری و کنارش هم آقای آشیخ عبدالکریم نوشتند که استاد این را ظاهراً به من داده. ما هم این را به واسطه‌ی دوست‌مان آقای رضوانی حفظه‌الله از آقای حائری گرفتیم و من استنساخ کردم آن رساله‌ی خلل سید محمد فشارکی را. آن‌وقت این الرسائل الفشارکیه که جامعه مدرسین خیلی سال‌های پیش چاپ کرد یکی از رساله‌هایی که چاپ کرده در آن، در ضمن آن، همین رساله‌ی خلل است و همان خللی است که من استنساخ کردم آن‌جا نوشتم. حالا این به خدمت شما عرض شود که دلم می‌خواهد که این مطالب... من به حدی علاقه‌مند به این میرزای شیرازی، آسید محمد فشارکی هستم که دلم می‌خواهد مطالب‌شان را

عرض بکنیم که حالا ببینیم آیا تفاوت می‌کند یا نه؟ و همچنین حاج آقای رضا همدانی قدس سره، این‌ها اصحاب سامراء هستند رضوان الله علیهم که در عالم تقوا و علم خیلی می‌درخشند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين